

حمایت از زنان در برابر خشونت‌های خانگی

دکتر شهلا معظمی*

بدرفتاری با زنان در محیط خانواده، در همه کشورهای جهان مسئله‌ای کاملاً رایج و دارای عواقب و نتایج وخیمی است. اگر چه خشونت علیه زنان در خانواده از قدیم‌الایام وجود داشته اما تنها چند سالی است که کشورهای مختلف جهان آن را به عنوان مسئله مهمی تلقی کرده و به اقداماتی به منظور رسیدگی به وضعیت بفرنج زنان قربانی سوءرفتار دست زده‌اند.

اگر چه در آمارهای رسمی به آمارهای خشونت علیه زنان در ایران اشاره‌ای نشده است اما پژوهش‌ها نشان می‌دهد که هر بار که مطالعات یا تحقیقاتی در این مورد انجام می‌پذیرد، دامنه وسیعی از خشونت مشاهده می‌شود. هر چه جامعه فقیرتر، سنتی‌تر و از نظر سطح فرهنگی پایین‌تر باشد، فراوانی و شدت خشونت علیه زنان بیش‌تر و عوارض آن نیز چشم‌گیرتر است.

خشونت علیه زنان ضربات جبران‌ناپذیری بر بیکر خانواده و جامعه وارد می‌کند و تأثیر سوء بر فرزندان بر جای می‌گذارد. از این‌رو برای رفع این معضل و به منظور مقابله با خشونت‌های خانوادگی و حمایت از زنان قربانی باید اقداماتی صورت گیرد. این مقاله واکنش‌هایی را که در قبال این پدیده می‌توان اتخاذ کرد بررسی کرده است.

کلیدواژه‌ها: بهداشت، پلیس، حقوق کیفری، حقوق مدنی، خشونت، رفاه اجتماعی، زنان

مقدمه

در سال‌های اخیر انعکاس اخبار مربوط به خشونت علیه زنان به عنوان یک پدیده ناگوار

* دکترای علوم جزائی و جرم‌شناسی، استادیار دانشگاه تهران <criminological01@yahoo.com>

هر چند در حساس‌سازی افکار عمومی و سیاست‌گذاران تأثیر داشته و به تلاش‌هایی به‌منظور بررسی در این زمینه در استان‌های مختلف کشور و همچنین رسیدگی به وضعیت بغرنج زنان قربانی سوءرفتار منجر شده، لیکن هیچ‌گونه آمار و یا گزارش رسمی درباره فرآوانی و نوع خشونت و سوءرفتار، از جانب نهادهای مسئول ارائه نشده است؛ چنان‌که امروز تعریفی عملیاتی از سوءرفتار یا خشونت علیه زنان یا همسر نیز موجود نیست و غفلت و پنهان‌کاری از این پدیده مهم نه تنها به واکنش‌های مؤثر در پیش‌گیری و یا کاهش خشونت علیه زنان نیجامیده، بلکه بعضاً این نکته (خشونت علیه زن) به عنوان رفتاری هم‌آهنگ فرهنگ، امری پسندیده و شایسته نمایانده شده است. در حقیقت خشونت‌ورزی از یک سو محور و هسته سیستم مردسالاری است. از سوی دیگر علت اصلی عدم دستیابی به راه‌حل‌های مقابله با این معضل، خصوصی بودن محیط خانواده و ملازمت آن با ارزش‌های مهم اجتماعی است: به این ترتیب که محیط خانواده، مکانی خصوصی است که مهد آرامش و امنیت اعضای آن بوده و از چنان جایگاه والایی برخوردار است که باید محترم و مقدس نگاه داشته شود. این ارزش دارای چنان اهمیتی است که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز تحت عنوان «تضمین حق زندگی، خانه و روابط خصوصی و خانوادگی» منظور شده است.*

با وجود آن‌که حفظ حرمت و تمامیت زندگی خانوادگی برای حمایت از افراد در مقابل دخالت‌های غیرضروری دولت، امری مطلوب است، لیکن این مسئله در مورد خشونت‌های خانوادگی دارای دو اثر منفی مهم است: نخست این‌که اعضای خانواده در باب امکان استمداد از خارج از خانواده به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند، چرا که دست زدن به چنین کاری به این معنی خواهد بود که خود خانواده به عدم تأمین آرامش و پرورش ایده‌آل معترف بوده است و این امر با توجه به فشار اجتماعی برای محقق نگاه

* به عنوان مثال در ماده ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر آمده است: «هر کس حق دارد که زندگی خصوصی و خانوادگی محیط خانه و مکاتباتش محترم شناخته شود». همچنین مراجعه شود به: International Covenant on civil and Political Rights, 1966, Article 17.

داشتن مشکلات در محیط خانه، شکست شرم‌آوری محسوب خواهد شد. دومین اثر منفی حرمت محیط خانواده آن است که دخالت در امور داخلی خانواده از سوی اشخاص ثالث، حتی علی‌رغم وجود اختلال آشکار در روابط خانوادگی، امری نکوهیده به شمار می‌رود. بدین ترتیب خشونت در محیط خانواده، یا اصولاً نادیده گرفته می‌شود و یا کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود، زیرا تصدیق وجود آن موجب شکسته شدن حرمت خانواده می‌شود.

مفهوم خانواده به عنوان یک نهاد، ارتباط هماهنگ، نزدیکی با ارزش‌های مربوط به حرمت خانواده دارد. پیش‌فرض این مفهوم آن است که خانواده مکانی است امن، با محیطی طبیعی و ایده‌آل برای تربیت و پرورش فرزندان همچنین رشد اعضای آن. از این روی این نهاد مقدس به هر طریق ممکن حتی در شرایطی که زن و شوهر با یکدیگر توافق و تفاهم نداشتند و یا سوءرفتار یکی از همسران زندگی را به جهنمی عذاب‌آور تبدیل می‌کند باید حفظ شود (آشوری و دیگران، ۱۳۸۰). بدین ترتیب ممکن است بقای خانواده به عنوان نهادی مقدس، نسبت به سلامت زن اولویت پیدا کند.

از طرفی هنوز هم در جوامع سنتی، قیود خانوادگی، آداب و رسوم و سنت‌های دیرپای اجتماعی، حتی در بدترین شرایط، مانع از دادخواهی زنان است. در غالب جوامع، از میزان معینی از خشونت چشم‌پوشی می‌شود. حتی گاه قوانین بعضی کشورها نیز بر آزاردیدگی زنان صحنه می‌گذارند و آن را حق قانونی مردها می‌پندارند (Who:1993).

در مواردی خشونت علیه زنان و کودکان مجاز بوده و در واقع تشویق می‌شود و در راستای این چشم‌پوشی‌ها بسیاری منکر این واقعیت‌اند که خشونت علیه زنان مسئله‌ای مهم و جدی است؛ چنان‌که معتقدند «زنان خود محرک بروز خشونت‌اند و در واقع مایل یا قادرند که سطح خاصی از خشونت را از طرف همسرانشان تحمل کنند».

تحقیقی در باب همسرکشی در ۱۵ استان کشور نشان می‌دهد در پاره‌ای از استان‌ها - از جمله در استان خوزستان - آداب و رسوم قبیله‌ای اجازه خشونت نسبت به زنان و به تبع آن همسرکشی را به مردان می‌دهد؛ و اغلب زنان ناخواسته و در سنین کودکی به اجبار پدر به همسری مردانی درمی‌آیند که گاه هم‌سن پدرند؛ یا حتی چند برابر او، سن دارند. این

تحقیق نشان داد تعداد زنان خوزستانی که مرتکب قتل همسر شده بودند و از ترس جان درخواست انتقال به زندان دیگر استان‌های کشور را کرده بودند، بیش از آمار ارائه شده در این استان است. این زنان به عللی چون نداشتن شاکی خصوصی مشارکت و یا معاونت در قتل همسر در زندان‌ها به سر می‌برند. و نتیجه این که نسبت زنان، ۹ در برابر ۵ درصد مردان است.* در استان سیستان و بلوچستان به واسطهٔ بافت سنتی آن و باور مالکیت مرد بر زن، سطح پایین سواد، سن پایین ازدواج، وفور تعدد زوجات، وقوع ازدواج‌های زود هنگام و فامیلی و قبح طلاق، خشونت علیه زنان بسیار فراوان و شایع است، تا حدی که خشونت مرد علیه همسر یا خشونت پدر و برادر علیه دختر و خواهر بعضاً امری پسندیده و لازم شمرده می‌شود. نتایج پژوهشی دربارهٔ خشونت در این استان که در مورد ۷۹۰ نفر زن خشونت‌دیده بین ۱۵ تا ۵۰ سال انجام گرفت، نشان می‌دهد که بیش‌ترین میزان انواع خشونت شوهران علیه زنان (۵۷/۱ درصد) زمانی روی می‌دهد که بین زنان و شوهران، حدود ۱۶ تا ۳۰ سال اختلاف سن وجود دارد. همچنین وقتی که سن ازدواج زنان حدود ۱۲ تا ۱۷ سال است، خشونت شوهران علیه زنان به مراتب شدید و بسیار شدید می‌رسد و دارای بیش‌ترین فراوانی نسبی است. (زهروی، ۱۳۸۰)

علی‌رغم این‌که خانواده در کشور ما «اصل بنیادین» و نهادی به شمار می‌آید که باید از هر گونه تعرض در امان باشد ولی باید حتی در صورت بروز تعارض و خشونت قداست خود را حفظ کند. خشونت‌های خانوادگی یا جلوگیری از تشدید و ازدیاد آن، همچنین بهبود وضعیت قربانیان این گونه بدرفتاری‌ها و ریشه‌کن کردن قطعی خشونت به اقداماتی جدی نیاز دارد.

به نظر می‌رسد این مسئله در درجه نخست، مشکلی است که مستلزم ارائهٔ راه‌حل‌های حقوقی است. از این‌رو، نخست واکنش‌های حقوقی موجود بررسی می‌شود و روش‌های رسمی و غیررسمی حقوقی که در مقابله با خشونت استفاده شده، ارائه می‌شود و سپس

* زنان مجاز به درخواست طلاق نیستند و باید خشونت همسر را تحمل کنند و در مواردی که مرتکب قتل همسر خود شوند پدر یا برادران وی به بهانهٔ حفظ شرافت خانواده، دختر یا خواهر خود را به قتل می‌رسانند.

واکنش ارگان‌های دیگر با رهیافت بخش‌های رفاهی و بهداشتی مطالعه خواهد شد.

(۱) قانون و خشونت

به‌رغم این‌که قانون ابزاری اساسی برای رفع خشونت‌های خانوادگی علیه زنان است، اما نحوه برخورد نظام‌های حقوقی در مواجهه با این مسئله در زمان‌ها و در کشورهای مختلف یکسان نبوده است. اساساً در همه کشورهای پدیده بدرفتاری با زنان وجود داشته و همواره این سؤال مطرح بوده است که آیا نظام عدالت کیفری در امر مبارزه با خشونت‌های خانوادگی دارای ساختار مناسبی است یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال دو دیدگاه مطرح است:

الف) نخستین دیدگاه و رد مقابله با سوءرفتار علیه زنان با توسل به قوانین کیفری، بر سازش، میانجی‌گری یا روش‌های درمانی و یا خدمات رفاهی تأکید کرده و دخالت قانون از طریق بازداشت، تعقیب و مجازات را مردود شناخته است، همچنین توسل به قوانین کیفری را تنها در شدیدترین موارد خشونت و به مثابه آخرین حربه در نظر گرفته است.

ب) دومین دیدگاه، درگیری خانوادگی را جرم تلقی کرده است. طرفداران این نظریه خواهان برخورد با پدیده خشونت علیه زنان به شیوه مشابه برخورد با جرایم دیگر هستند. این دو دیدگاه مبنای انواع واکنش‌های حقوقی در قبال خشونت‌های خانوادگی است. عملاً بحث‌های شدیدی علیه استفاده از قوانین کیفری در زمینه مسایل خانوادگی مطرح شده است و طرفداران دیدگاه نخست استدلال می‌کنند که قوانین کیفری، بیش‌تر جنبه تنبیهی دارد و به‌ندرت ممکن است حاوی برنامه‌های تربیتی باشد؛ برنامه‌هایی که مثلاً بتواند به مردان آموزش لازم برای کنترل تهاجمشان توسط خود آن‌ها را بدهد. اثربخشی قوانین کیفری بستگی به عوامل مطرح در نظام کیفری، نیروهای پلیس، دادستان‌ها و قضات دارد؛ که این عوامل نیز در برخورد با مسئله «بدرفتاری با زنان به عنوان یک مسئله کیفری»، به گونه فاحشی با شکست مواجه شده و به همین روی از بازداشت، تعقیب و محاکمه افراد در این باره خودداری می‌کند. حتی در مواردی که فرد مهاجم بازداشت و محکوم

می‌شود، مجازات وی محدود به جریمه یا حبس کوتاه مدت است و هر نوع مجازات هم معمولاً دامن‌گیر خانواده او و فرد قربانی می‌شود، چرا که نان‌آور خانواده در زندان به سر می‌برد و یا ممکن است شغل خود را از دست بدهد. به عقیده فری «کیفرها برخلاف آنچه دانشمندان حقوق جزای کلاسیک و قانونگذاران و عامه مردم تصور کرده‌اند، برای مبارزه با بزه، اثر بسیار محدودی دارد. طبیعی است که جامعه‌شناسان جزایی خواستار وسایل دفاعی دیگری باشند که بتواند عوامل مولد جرم را از بین برده، از وقوع بزه جلوگیری نماید. (کی‌نیا، ۱۳۴۶: ۱۳۰۶).

در مواردی هم که مهاجم به حبس محکوم می‌شود ممکن است وضعیت قربانی موقتاً بهبود یابد، ولی پس از آزادی، قربانی احتمالاً با فرد متجاوزتر و خشن‌تری روبه‌رو خواهد شد. منتقدان دیدگاه دخالت نظام کیفری همچنین به تحقیقاتی استناد می‌کنند که حکایت از موفقیت بسیار زیاد روش میانجی‌گری و سازش در کاهش بدرفتاری‌های خانوادگی دارد (Lazlo and Mclean, 1978).

طرفداران دیدگاه برخورد کیفری مدعی‌اند که رسیدگی جزایی در زمینه سوءرفتار آن‌گونه که فعلاً صورت می‌گیرد ممکن است ناقص باشد. به اعتقاد آنان این امر صرفاً بازتاب آن دسته از ارزش‌های اجتماعی است که در طی تاریخ موجب کتمان وجود خشونت نسبت به زنان در محیط خانه و یا کم‌اهمیت شمردن آن شده است. به عقیده این گروه، بازداشت تعقیب، محکومیت و مجازات، فرآیندهایی‌اند که آشکارا نشان از محکوم شدن رفتار فرد خاطی از سوی جامعه و تأکید بر مسئولیت شخصی وی در قبال اعمال و رفتارش دارد. این‌گونه برخوردها نشان خواهد داد که وقوع جرم در خانه تنها یک مشکل اجتماعی نبوده و جرمی همانند دیگر جرایم است. آنان بدین ترتیب منافع قربانی جرم را در مرکز توجهات خود قرار داده، تأکید می‌کنند که حمایت از وی نباید تحت‌الشعاع مسئله حفظ بنیان خانواده یا روابط موجود قرار گیرد. به علاوه به نظر آنان بی‌طرفی نظام دادرسی، در حال حاضر در راستای تشویق فرد مهاجم بوده و به‌نحو ناعادلانه‌ای زنان قربانی تهاجم را نیز به لحاظ درگیر شدن در رفتار خشونت‌بار متهم می‌کند.

بنا به ادعای این گروه روش دادرسی کیفری که ناشی از قوه قهریه دولتهاست، تنها رهیافت ضامن تأمین فوری امنیت برای قربانیان سوءرفتار بوده و قادر به بازپروری مجرمان و در نتیجه کاهش تکرار جرم از سوی آنان است.

براساس شواهدی که در دست است اگر بدون اعمال کنترل، اجازه بدرفتاری به مرتکب داده شود این گونه رفتارها روزبه‌روز افزایش یافته و نهایتاً ممکن است منجر به قتل زن شود. تحقیقی در سال ۱۳۸۰ در باب «همسرکشی» نشان می‌دهد زنان به‌ندرت دست به ارتکاب قتل می‌زنند و اگر قتلی مرتکب شوند (شوهر) در مواردی است که به شدت مستأصل شده و هیچ مفری نیافته‌اند. این بررسی حاکی از آن است که زنان در دو صورت مباشر قتل به شمار می‌آیند:

الف) خشونت بیش از حد مردان که غالباً شامل خشونت جنسی نسبت به زنان و انحرافات جنسی است، به طوری که زن احتمال تجاوز نسبت به فرزندان به‌خصوص فرزندان دختر خود را می‌دهد.

ب) اکراه و عدم علاقه زن به شوهر و درخواست جدایی و طلاق و امتناع شوهر از جدایی، همچنین دخالت و منع دادن والدین دختر از جدایی، و از همه مهم‌تر قوانینی که امکان جدایی را تقریباً برای زن غیرممکن می‌سازد و یا لاقلاً در زمان کوتاه ممکن نمی‌سازد. (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰).

به عنوان نمونه یکی از مطالعات به‌عمل آمده نشان می‌دهد که در ۸۵ درصد موارد قتل عمد و سوءرفتار بین زن و شوهر، قبل از حادثه حداقل در یک مورد، از نیروهای پلیس برای مداخله در بحران استمداد شده و در نیمی از حوادث منجر به قتل نیز، قبلاً، در پنج مورد یا بیش‌تر پلیس مجبور به دخالت شده است (Wilt and Breedlove, 1977).

طبق گزارش‌های FBI در سال ۱۹۹۲، ۲۰ درصد از زنان کشته شده را شوهرانشان و یا دوست‌پسرشان به قتل رسانده‌اند؛ کتک زدن‌ها اغلب شدید بوده و موجب شکستن اندام و دنده‌ها، خونریزی داخلی و صدمات مغزی شده است. در مورد زنان حامله، اغلب ضربه به شکم آنان وارد شده است (Kaplan and Sadock, 1995).

با توجه به یافته‌های مزبور اهمیت نقش پلیس را در جلوگیری از بدرفتاری نمی‌توان نادیده گرفت. در سال‌های اخیر تعداد کشورهایی که حمایت از روش دادرسی کیفری را در موارد برخورد با سوءرفتار پذیرفته‌اند روبه‌افزایش گذاشته است. این کشورها با قاطعیت اعلام کرده‌اند که خشونت خانوادگی جرم بوده و اعتقاد خود را با تصویب مقررات قانونی خاصی از قبیل بازداشت اجباری و پی‌گرد کیفری که ضامن اجرای مقررات مزبور است، به اثبات رسانیده‌اند. به عنوان مثال از ۱۹۸۳ به پلیس کانادا دستور داده شده است که در تمام موارد زد و خورد‌های خانگی حتی در موردی که خود مجنی‌علیه مایل است که شکایت را پس بگیرد، به ایراد اتهام علیه مرتکب جرم اقدام کند (Wood, 1987). تدابیری نیز در برخی از ایالات امریکا و در استان نیوساوت‌ولز استرالیا اتخاذ شده است (L,Orange, 1987).

به‌رغم اتخاذ روش برخورد کیفری در مهار خشونت کیفری در پاره‌ای از کشورها، این امر که در اتخاذ هرگونه سیاستی باید واقعیت‌های فرهنگی - اقتصادی و سیاسی محل مدنظر قرار گیرد از اهمیت فراوانی برخوردار است. به علاوه هرگونه راه‌حلی برای خشونت‌های خانگی که ماهیت منحصربه‌فرد این جرم را شناسایی و بررسی نکند و برای حمایت از قربانی جرم تلاش نکند و در واقع به مرتکب رفتار سوء کمک کند، محکوم به شکست خواهد بود. به عنوان مثال هرگونه سیاست بازداشتی، به تنهایی و بدون اقدامات تکمیلی در مراحل حقوقی - چه در مراحل پیش از بازداشت و چه پس از آن - بی‌نتیجه خواهد بود و تنها می‌تواند به برانگیختن هر چه بیش‌تر خشم و خشونت بیانجامد و علاوه بر آن ممکن است باعث ایجاد جو نارضایتی و سرخوردگی در میان مأموران انتظامی شود. شاید بتوان گفت در برخورد با مسئله خشونت علیه زنان بهترین رویکرد، رویکردی است که به دست کمیسیون اصلاح قوانین استرالیا خلاصه شده است:

«ایجاد هماهنگی میان هر دو رویکرد کیفری و مشاوره‌ای ناممکن نیست. وقتی که گفته می‌شود برخورد با مرتکبان خشونت خانوادگی باید دقیقاً مشابه برخورد با دیگر مجرمان باشد، این امر لزوماً بدان معنا نیست که باید حتماً آنان را به زندان فرستاد. نظام دادرسی کیفری با مجرمان دیگر نیز به گونه‌ای انعطاف‌پذیر رفتار می‌کند، به نحوی که در

تصمیم‌گیری دربارهٔ روش رسیدگی جزایی و تعیین کیفر مناسب در یک مورد خاص، عوامل فراوانی را مدنظر قرار می‌دهند.» (L'Orange, 1987: 14).

۲) نقش پلیس

مهم‌ترین عامل در واکنش کشورها نسبت به مسئلهٔ خشونت علیه زنان، نحوهٔ واکنش پلیس است. در غالب کشورهای جهان تنها ارگانی که طی شبانه‌روز و در تمامی روزهای هفته در دسترس زنان مضروب قرار دارد، صرف‌نظر از بخش اورژانس بیمارستان‌ها، ادارهٔ پلیس است.

در کشورهایی مانند انگلستان و امریکای شمالی که پلیس نقش کلیدی و فعالی در این مسئله دارد، نشان می‌دهد که واکنش پلیس در قبال این مسئله کافی نیست. مثلاً ادعا شده است واکنش پلیس در برخورد با حوادث ضرب‌وشتم‌های خانوادگی، خواه بلافاصله و خواه مدتی پس از وقوع حادثه، نامناسب و ناآگاهانه بوده است.

به این ترتیب که به‌نظر می‌رسد نیروهای پلیس* در برابر مردان متجاوز به اندازه کافی از زنان حمایت نمی‌کنند؛ چرا که وجود خشونت یا ترس از آن را به اندازه کافی جدی تلقی نکرده و برخی از درخواست‌های کمک را نیز به این خاطر که معتقدند دلایل کافی برای دخالت در مسئله در دست نیست، بدون پاسخ می‌گذارند. دلایلی که پلیس با توجه به آن‌ها برای مداخله در مناقشات خانوادگی تمایل نشان نمی‌دهد نخست ارزیابی است که برای حریم خانواده فائند و دیگر این‌که در مواردی معتقدند که خود زنان احتمالاً موجبات بروز خشونت را فراهم می‌کنند. همچنین آن‌ها می‌دانند که در مواردی تعقیب کیفری بی‌حاصل است و به نتیجه نخواهد رسید. و گذشته از این‌ها این‌که آن‌ها از وجود مراکز

* . بسیاری از مأموران پلیس اعتقاد دارند که در منازعات خانوادگی نباید مداخله کنند و صرفاً باید به آن گوش دهند. در واقع، نخستین نقش پلیس به‌رغم این گروه، آرامش بخشیدن به اوضاع و تخفیف مسئله است. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مهدی معتمدی مهر، حمایت از زنان در برابر جرایم خشونت‌آمیز در سیاست جنایی انگلستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۸.

کمکی و حمایتی زنان بی‌اطلاع‌اند. از جمله در یک پژوهش (انگلستان) پژوهش‌گران به دنبال انجام مصاحبه با ۵۹ نفر از زنان که همسران بدرفتار و خشن خود را ترک کرده بودند، به این نتیجه رسیدند که در ۸ درصد موارد پلیس اصلاً در محل حادثه حاضر نشده بوده است و در ۵۱ درصد موارد نیز با اظهار این مطلب که مسئله یک دعوی خانوادگی است عملاً کمکی نکرده است. در ۱۷ درصد مردان از سوی پلیس متهم به تهاجم یا نقض دستور دادگاه شده‌اند و در ۲۰ درصد موارد نیز کمک عملی به زن صورت گرفته است، به این صورت که مرد طی شب بازداشت شده و یا زن به پناهگاه‌های ویژه اعزام شده است. (Binney and others, 1981: 15).

همچنین تحقیق سوزان ادواردز درخصوص نحوه واکنش پلیس در قبال مسئله خشونت‌های خانوادگی در لندن، نشانگر آن است که از میان ۴۴۹ مورد گزارش به یک قرارگاه پلیس در یک دوره شش ماهه، تنها ۱۲ درصد آن‌ها رسماً به صورت پرونده در آمده، و از این تعداد نیز تنها ۱۱ مورد و یا به عبارت دیگر ۲/۴ درصد کل گزارش‌ها، پی‌گیری و رسیدگی شده است (Bell, 1985: 425).

مطالعات به عمل آمده نشان می‌دهد که رویه پلیس در موارد بروز خشونت خانگی به جای ایفای نقش مجری قانون، به صورت تلاش برای میانجی‌گری یا مشاوره با طرفین و رساندن آنان به سازش بوده است. بنابراین پلیس به طور سنتی ترجیح می‌دهد حتی در صورت تقاضای زن برای بازداشت مرد از این کار خودداری کند، مگر این‌که خشونت بسیار شدید بوده و یا عامل مهم دیگری، در میان باشد؛ مثل این‌که مرد متجاوز بوده یا به پلیس حمله‌ور شود و یا این‌که همسایگان نیز در ارتباط با موضوع، شکایت داشته باشند. این در حالی است که در موارد دیگر و دعاوی غیرزناشویی عمل بازداشت خودبه‌خود صورت خواهد گرفت.

اما در کشورهای دیگر، میانجی‌گری نسبت به واکنش‌های دیگر مرجع است؛ رویه‌ای که در کشور ما نیز جاری است و پلیس و مراجع قانونی می‌کوشند تا میان طرفین سازش ایجاد کرده و زن را از پی‌گیری دعوی در دادگاه منصرف کنند. البته باید توجه داشت که

اقدام مأموران پلیس در خودداری از توسل به روش‌های قانونی آن است که این امر نتیجه عدم تمایل قربانیان به طرح اتهام در مراحل اولیه تحقیقات و نیز بی‌میلی آنان به ارائه مدارک و شواهد در محضر دادگاه است.

به طور کلی می‌توان گفت که ابهام نقش پلیس بازتاب نگرش‌های اجتماعی است که براساس آن، مسئله بدرفتاری با زنان در محیط خانه، ناپیچ و کم‌اهمیت تلقی می‌شود و از دامنه شمول نظام دادرسی کیفری خارج شده و تا حد مسائل پیش‌پا افتاده اجتماعی تنزل می‌یابد.

اما ابهام خاص واکنش پلیس نهایتاً با محکوم کردن سوءرفتار نسبت به زنان از سوی کل جامعه برطرف خواهد شد، لیکن بخش عمده عدم کارایی پلیس ناشی از نقص قانون و اختیارات حقوقی ناکافی و مبهم از قبیل اختیار ورود به منزل اشخاص، اختیار بازداشت فرد و اختیار آزادی شخص به قید ضمانت، است. همچنین آموزش مأموران پلیس در مواجهه با خشونت خانوادگی و شناخت نیازهای قربانیان از اهمیت بسیار برخوردار است.

۲-۱) اختیارات پلیس در ورود به منزل اشخاص

در غالب کشورهای جهان اختیارات پلیس و نیروهای رسمی دیگر در ورود به منزل اشخاص محدود شده است. این محدودیت که ناشی از آزادی‌های مدنی است مردان و زنان را در برابر دخالت بدون قید و شرط دولت در زندگی خصوصی آنان حمایت می‌کند. معذک در زمینه بدرفتاری‌های خانوادگی محدودیت مزبور می‌تواند موجب زیان‌های شدیدی شود.

در بسیاری از نظام‌های حقوقی اختیار پلیس در ورود به منزل اشخاص، محدود به مواردی است که دلایل قابل‌قبولی مبنی بر نقض آرامش در دست باشد و یا اعزام مأموران به محل، همراه با حکم ورود به منزل بوده باشد. به این ترتیب که مأموران پلیس بدون داشتن حکم به هیچ‌وجه حق ورود به منزل اشخاص را ندارند، مگر این‌که چنین تقاضایی از آنان بشود و یا مثلاً به‌وسیله شنیدن سروصدا، خود قادر با تشخیص این امر باشند (Australian Law, 1986: 15). چنان‌چه پلیس با توسل به حيله و یا زور مبادرت به ورود کند ممکن است با عواقبی نظیر اقامه

دعوی حقوقی از سوی صاحب‌خانه یا تکمیل پرونده تخلف انتظامی در سازمان متبوع خود مواجه شود.

۲-۲) اختیارات بازداشت کردن

در خصوص بازداشت مرتکبان جرم نیز همانند حق ورود پلیس به منزل اشخاص، به منظور حمایت از آزادی‌های مدنی، در بسیاری از کشورهای جهان اختیارات پلیس سخت تحت کنترل قرار گرفته و معمولاً محدود به موارد اضطراری است.

اقدام به بازداشت فرد نشان‌گر این است که وی متهم به ارتکاب تخلف کیفری بوده و خودبه‌خود وارد سیستم دادرسی کیفری خواهد شد. در شرایط عادی مأموران پلیس برای بازداشت فرد باید دارای حکم توقیف باشند، مگر مرتکب جرم در حین ارتکاب آن باشد. و بازداشت عبارت است از محروم کردن فرد از آزادی. اهرم نهایی بازداشت، اعمال زور بوده و معمولاً توأم با ترس و شرم‌ساری فرد است. در برخورد با حوادث خشونت‌های خانوادگی، مأموران پلیس در این‌که آیا حق بازداشت فرد را دارند یا خیر، مردد هستند. این امر حتی در موارد بروز خشونت‌های بسیار شدید و احتمالاً حتی در مواردی نیز که قربانی دچار صدمه شدید شده است صادق است. از این‌رو این سؤال مطرح است که آیا در این زمینه خاص باید اختیارات ویژه‌ای برای بازداشت افراد به پلیس داده شود یا خیر؟

بسیاری از پژوهش‌گران معتقدند در موارد بروز نزاع‌های خانگی باید اختیارات بسیار وسیعی به پلیس داده شود و آنان باید موظف به اعمال این اختیارات باشند. این پژوهش‌گران معتقدند بازداشت مرتکب جرم بهترین وسیله مقابله با خشونت با زنان در محیط خانه است و با بازداشت فرد خاطی، سلامت و امنیت فوری قربانی جرم تأمین می‌شود و وی احساس قدرت می‌کند. در ارتباط با این موضوع، مسئله اساسی بحث مربوط به هدف پلیس و توجیه آن است. افراطی‌ترین حمایت‌هایی که از بازداشت اختیاری در زمینه خشونت‌های خانوادگی مطرح می‌شود آن را به عنوان ابراز بازدارنده برای متوقف ساختن رفتار مرد متخلف مطرح می‌کند (Waits, 1985: 267-308).

اما مخالفان این عقیده استدلال می‌کنند که استفاده از اهرم پلیس به این طریق نه تنها

موجب نقض حقوق بشر - که برخی از آن‌ها جزو قوانین کشورهاست - می‌شود، بلکه به معنای مجازات مرتکب جرم قبل از اثبات تقصیر وی است.

در بعضی کشورها اختیارات پلیس نسبت به بازداشت افراد در خشونت‌های خانوادگی دقیقاً مشخص شده است، اما حتی در این کشورها ترجیح نیروهای پلیس به اعمال میانجی‌گری به جای بازداشت امری غیرعادی نیست.

الگوهای بازداشتی پلیس در موارد بروز خشونت‌های خانگی در درجه نخست بازتاب سیاست اعمال زور است، سیاستی که به نوبه خود بازتاب نگرش‌های اجتماعی وسیعی است.

یکی از مشکلات پلیس در باب جرایم خشونت‌آمیز و جنسی، معطوف به جنسیت مأموران است؛ چرا که اکثر این افراد متشکل از مردان هستند. در این باره برخی از مددکاران آژانس‌های رفاهی ابراز می‌کنند که مردان و نیز پلیس‌های مرد از درک نیازهای شخصی بزهدیدگان زن و آنچه که یک کمک مؤثر محسوب می‌شود بی‌بهره هستند؛ چرا که مردان هرگز این نوع از وحشت را تجربه نمی‌کنند و بنابراین نمی‌توانند درک کنند که یک زن در چه احساس و موقعیتی قرار دارد (معتمدی مهر، ۱۳۷۸: ۲۲۰).

یکی از ابتکاری‌ترین اقدامات در این زمینه راه‌حلی است که کشور برزیل اتخاذ کرده است: در سال ۱۹۸۵ در شهر ساؤپولو یک قرارگاه پلیس ویژه زنان، با وظیفه خاص مقابله با مشکلات مربوط به خشونت‌های خانوادگی (خشونت علیه زنان) دایر شد. این قرارگاه که تمام کارمندان و مأموران اداری و اجرایی آن را زنان تشکیل می‌دادند به امر رسیدگی به شکایات زنان و انواع خشونت علیه آنان اختصاص یافت. ایجاد این قرارگاه با اقبال عمومی مواجه شد و به عنوان مؤثرترین عامل کمک‌کننده در مقابله با خشونت علیه زنان در برزیل شناخته شد که همواره کمک‌های کوتاه‌مدت و بلندمدتی را از طریق حمایت و مشاوره در اختیار قربانیان این گونه جرایم قرار می‌دهد. در حال حاضر ۲۷ قرارگاه از این نوع در سراسر برزیل وجود دارد (Pimentel, 1985).

باید توجه داشت که نحوه برخورد پلیس با خشونت‌های خانوادگی، به تنهایی قابل

تغییر نبوده و لازم است همه عوامل و اهرم‌های موجود در بخش‌های مربوطه در نظام عدالت کیفری و سیستم‌های خدمات اجتماعی - بهداشت روانی، از نیروهای پلیس به اندازه کافی حمایت کنند. به‌طور خلاصه این که باید واکنش مناسب در قبال این مسئله به صورت هماهنگ و چند جانبه ارائه شود تا کارآیی لازم را داشته باشد.

۲-۳) ضمانت‌گیری از متهم

در غالب نظام‌های حقوقی، فردی که به اتهام ارتکاب جرم بازداشت شده است حق دارد به قید معرفی کفیل یا ضامن از دست پلیس یا مأمور قضایی آزاد شود. در بیش‌تر موارد فرد مظنون باید مبلغی به عنوان وثیقه بسپارد و یا شخصی را به عنوان ضامن معرفی کند. در خصوص خشونت خانوادگی، در بسیاری از موارد آزادی فوری مجرم می‌تواند برای بزه‌دیده خطرناک باشد. با این‌که حق مجرم در معرفی کفیل یا ضامن بخش مهمی از آزادی‌های مدنی افراد محسوب می‌شود، لیکن حق آزادی وی را در برابر حق سلامت مجنی‌علیه باید به دقت ارزیابی کرد.

۲-۴) آموزش نیروهای پلیس

با این‌که تأثیرگذاری دخالت پلیس تا حد زیادی به تجربه و شخصیت مأموران بستگی دارد، ولی به‌هرحال آموزش آنان در تمام سطوح می‌تواند به تغییر نگرش آنان در منازعات خانگی کمک کرده و پلیس را با روش‌های مناسب این امر آشنا سازد.

القای برخی نگرش‌ها به مأموران پلیس برای تغییر نگرش آنان در باب خشونت‌های خانوادگی، به نحوی که دیگر آن را به عنوان بخشی از زندگی عادی خانوادگی و یا مشکلی خصوصی برای دیگران تلقی نکنند که مداخله پلیس نمی‌تواند کمکی به حل آن کند، کار آموزشی مهمی است که به سرعت دست‌یافتنی نیست. ارائه آموزش‌های تخصصی نیز در خصوص روش‌های مناسب رسیدگی به درخواست‌های ویژه حوادث ضرب و شتم، نیز امری ضروری است. در این گونه موارد مأموران باید قربانی را به مراکز امداد رسانی از قبیل بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها، همچنین به وکلا ارجاع دهند و در صورت لزوم نیز

پناهگاه‌های ویژه زنان را نیز نباید از نظر دور داشت. در برخی از کشورها کارت‌هایی به نام کارت «امداد زنان قربانی ضرب و شتم» در نظر گرفته شده که در آن‌ها حقوق قانونی این‌گونه زنان، نکات امدادی و مراجع مربوطه توضیح داده شده است. این کارت‌ها همراه نیروی پلیس بوده و به زنانی که در معرض خطرند تسلیم می‌شود (استرالیا).

در بسیاری از کشورها همه مأموران پلیس تحت آموزش عمومی «مداخله در بحران» قرار می‌گیرند و همه مردم نیز به یک سرویس خدمات مشاوره خانوادگی دسترسی دارند که در موارد بروز خشونت‌های خانوادگی با هماهنگی پلیس وارد عمل می‌شود.

۳) واکنش‌های حقوقی

در غالب نظام‌های کیفری، زنان قربانی خشونت، راه‌حلی قانونی در پیش روی خواهند داشت؛ از جمله طلاق، اقامه دعوی تخلف مدنی و توسل به قوانین کیفری. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که مسئله خشونت‌های خانوادگی صرفاً یک مسئله حقوقی نیست، بلکه یک مشکل اجتماعی نیز هست؛ مشکلی که نظام حقوقی به تنهایی قادر به حل آن نیست.

راه‌حل‌های حقوقی مختلفی که در کشورهای جهان برای مقابله با مشکل خشونت خانوادگی در محیط خانه اتخاذ شده است از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و عبارتند از: طلاق، تعقیب کیفری و اقامه دعوی مبتنی بر تخلف حقوقی.

۳-۱) طلاق - جدایی

پایان دادن به زندگی مشترک زناشویی از طریق طلاق، راه‌حلی است که در قبال مسئله خشونت خانوادگی به کار می‌رود. قوانین مربوط به روابط زناشویی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است: در حالی که مذهب کاتولیک طلاق را ممنوع می‌داند، پروتستان‌ها و ارتدوکس‌ها آن را پذیرفته‌اند؛ در اسلام با همه توصیه‌هایی که به حفظ خانواده و احتراز از

طلاق شده است، از نظر حقوقی مرد می‌تواند هر گاه بخواهد زن خود را طلاق دهد و زن نیز اختیار دارد تا در موارد خاص (غیبت طولانی و بی‌خبری از شوهر، استنکاف و عجز او از دادن نفقه) از دادگاه درخواست طلاق کند (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۳۱۱).

در بیش‌تر قوانین امروزی طلاق پذیرفته شده است: از جمله قانون مدنی فرانسه طلاق را در موارد خاص و به حکم دادگاه می‌پذیرد؛ در قانون سوئیس گذشته از مورد ترک خانواده بیش از دو سال و جنون درمان‌ناپذیر که سه سال ادامه داشته باشد، به دادرس اجازه داده شده است تا در هر مورد که زندگی مشترک زن و شوهری را تحمل‌ناپذیر بیند حکم به طلاق دهد، طلاق قضایی در انگلستان نیز، در مواردی شبیه سوئیس پذیرفته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۳۱۴).

به استثنای کشورهایی که در آنها طلاق قابل حصول است، در برخی کشورها مانند کشور ایران، زن باید ثابت کند که دلایل و زمینه‌هایی برای طلاق وجود دارد. در این صورت بار اثبات و ارائه دلیل بر عهده زن بوده و او باید قاضی را اقناع کند. در صورتی که قاضی به حرمت و قداست ازدواج معتقد باشد و با این فلسفه هم‌رای باشد که شوهر حق تنبیه همسرش را دارد، طلاق دشوار می‌شود و زندگی مشترک با تمام خشونت‌های مرد ادامه خواهد یافت. در باب ضرب و شتم‌های شوهر از آنجا که خشونت در محیط خصوصی رخ می‌دهد و خود فرد قربانی تنها شاهد رفتار مجرمانه است، بنابراین او به دشواری می‌تواند جرم متهم را ثابت کند. حتی در مواردی که زن به دادگاه شکایت می‌کند، تا هنگام رسیدگی دادگاه، برای آن‌که از ادامه تقاضای رسیدگی منصرف شود در معرض تهدیدات و تهاجم‌های بیش‌تری است.

اما تحقیقات درباره خشونت خانگی علیه زنان نشان می‌دهد که بسیاری از زنان قربانی خشونت تمایلی به جدایی و طلاق از همسرانشان ندارند، بلکه آنان ترجیح می‌دهند که به خشونت در روابط زناشویی پایان داده شود نه این‌که اصل رابطه قطع شود. علاوه بر این زنان قربانی ممکن است به دلیل خجالت و شرم از تن دادن به جدایی و یا حتی شکایت خودداری کنند. همچنین عدم تمایل به جدایی ممکن است به دلایل مادی و اقتصادی و یا

جلوگیری از هم پاشیدگی خانواده و از دست دادن فرزندان باشد. آنچه مسلم است دستیابی زن به حکم محکومیت کیفری مرد، در دعوی جزایی، کار دشواری است که به دیگر مسائل مربوط به خشونت خانوادگی اضافه می‌شود. به همین علت بسیاری از کشورها به جستجوی راه‌حل‌های دیگری برای حل این مشکل پرداخته و برای رسیدن به مقصود غالباً به حقوق مدنی متوسل شده‌اند. در تعدادی از ایالت‌های کشور استرالیا، در حالی که مردم راه چاره را در توسل به حقوق مدنی و قوانین کیفری می‌بینند ولی به راه‌حل‌های شبه کیفری که در واقع جنبه حقوقی دارد و در حالت بینابین حقوق مدنی و حقوق کیفری قرار دارند نیز متوسل می‌شوند (Australian, Law, 1985: 138).

۲-۳) راه‌حل‌های حقوق مدنی

در بسیاری از کشورها مسئولان و سیاست‌گذاران برای رفع نگرانی‌های ناشی از مسئله خشونت با زنان در محیط خانه، به جای توسل به راه‌حل‌های کیفری، راه‌چاره را در گسترش روش‌های حقوقی (حقوق مدنی) یافته‌اند. به عنوان مثال، در صورتی که فردی ضرب و شتم شود، می‌تواند علیه مرتکب جرم به خواسته جبران نقدی ضرر و زیان وارده، اقامه دعوی کند. بدین ترتیب زنی که با یکی از انواع تخلفات مدنی از سوی شوهر خود مواجه شده باشد علی‌القاعده خواهد توانست علیه او تحت عنوان شبه جرم یا خلاف، به اقامه دعوی مبادرت کند. مع‌الوصف در بسیاری از نظام‌های حقوقی، زنان از چنین حقی محرومند.

طبق قانون مدنی ما یکی از مواردی که زن به استناد آن می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق کند خودداری و ناتوانی شوهر از پرداخت نفقه است، که در بعضی از موارد شوهر خطاکار متواری یا مخفی شده و تا مدت‌ها پس از وقوع سوءرفتار، امکان دسترسی به او فراهم نمی‌شود. اما در بسیاری از موارد علی‌رغم شناخته شدن و دسترسی به مجرم، فقر و تنگدستی و اعتیاد شوهر عملاً او را نسبت به تأمین مخارج زن و فرزندان ناتوان می‌سازد. در چنین شرایطی دادگاه حکم طلاق را صادر خواهد کرد، اما هیچ نهادی هم مسئول پرداخت ضرر و زیان مخارج زنان که غالباً قادر به تأمین هزینه زندگی خود و فرزندان‌شان

نیستند نیست، که این امر آسیب‌های جبران‌ناپذیری به جامعه وارد کرده و یکی از علل ازدیاد کودکان خیابانی و تکدی‌گری و جرایم دیگر است. از این رو در مواردی که تأمین مخارج و ضرر و زیان وارده بر بزه‌دیده از طرف بزه‌کار، غیرعملی است، باید منابع جایگزین عهده‌دار این مهم شوند. مهم‌ترین منبع جایگزین عبارت است از بیمه‌های اجتماعی، و در کنار آن صندوق‌های خیریه می‌توانند تأثیرگذار باشند.

قوانین مدنی در بسیاری از نظام‌های حقوقی شامل راه‌حلی است که دستور الزام‌آور (الزام به انجام یا عدم انجام کاری) خوانده می‌شود؛ روشی که می‌توان از آن به منظور حفظ دلیل و سبب اصلی دعوی سود جست. بدین ترتیب می‌توان مثلاً با صدور دستور الزام‌آور، مرد مهاجم را از دین همسرش محروم کرد. از جمله نظام‌های حقوقی که چنین فرصت و امکانی را در اختیار زنان قرار می‌دهند، برخی از ایالات آمریکا، استرالیا و کانادا است.* به طور کلی دادگاه‌ها می‌توانند دو نوع دستور الزام‌آور به نفع زن صادر کنند: دستورات نوع نخست مرد را از آزار و اذیت همسرش منع می‌کند. تعابیر آزار و اذیت از نظر معنی متفاوت‌اند لیکن معمولاً شامل انواع تهدیدات، تعقیب دائمی و تماس‌های تلفنی و حضوری می‌شود.

دستورات نوع دوم متضمن سخت‌گیری بیش‌تری بوده و شامل اخراج مرد از خانه می‌شود؛ حتی در صورتی که مرد مالک خانه باشد. ضمانت اجرای این دستورات مقرراتی است که به پلیس اجازه می‌دهد تا در صورت مشاهده نقض دستور صادره، مرد متخلف را بازداشت کند (Atkin and others, 1984:119).

اما وجود راه‌حل‌های قانونی به تنهایی کافی نیست و باید به منظور ارتقاء سطح آگاهی عمومی در باب خشونت خانوادگی به آموزش‌های همگانی رو بیاوریم. همچنین باید سوءرفتارها محکوم شود و تدابیر ممکن برای برخورد با وقوع رفتار خشونت‌بار به آسانی در دسترس باشد؛ و مهم‌تر این‌که راهبردهای قانونی باید با تدابیر حمایتی دیگری که برای

* Abuse prevention Act. Massachussets General Laws, Chap 209; Australia Family Law Act 1972; Family Law reform Act 1980 (Ontario).

زنان قربانی سوءرفتار در نظر گرفته شده است، هماهنگ باشد. به عنوان مثال واکنش بخش بهداشت و رفاه اجتماعی باید مناسب باشد و هر دو با یکدیگر همچنین با نظام دادگستری ارتباط و همکاری داشته باشند.

۴) واکنش بخش‌های بهداشتی، رفاهی و اجتماعی

هرچند «حقوق» قادر نیست تکالیف اخلاقی و احساسات عاطفی انسان‌ها را تحت حکم و داوری قرار دهد لیکن در مواردی که بی‌توجهی به ارزش‌های اخلاقی و رفتارهای پرخاش‌گرانه و ناپسند، سلامت زن را به خطر اندازد، وجود مقررات حقوقی مناسب که به‌واسطه آن زن قربانی دارای چهارچوبی از حقوق قانونی بوده، و قانونی که آن فرد خاطی را که جز با زور به هیچ منطقی تسلیم نمی‌شود به پذیرش عدالت وادار کند، اهمیت حیاتی می‌یابد. با این حال باید پذیرفت که دگرگونی قوانین به تنهایی نه مانع بروز خشونت با زنان در محیط خانه خواهد شد و نه الزاماً از زنانی که در معرض خطر قرار گرفته‌اند حمایت به‌عمل خواهد آورد. در حقیقت قانون در عمل، آخرین راه‌حلی است که زنان قربانی سوءرفتار به آن متوسل می‌شوند.

الگوی کمک و یاری خواستن قربانیان خشونت خانوادگی معمولاً مشابه یکدیگر است: ابتدا با خانواده یا دوستان و همسایه‌ها تماس می‌گیرند؛ سپس از پزشک، یا مشاورهایی خانواده درخواست کمک می‌کنند. و نکته این‌جاست که تنها در صورت بروز سوءرفتار شدید و تکرار آن است که پلیس و مسئولان قضایی وارد معرکه می‌شوند.

با توجه به این الگوی کمک‌گیری، بررسی واکنش اشخاصی که ممکن است با زنان قربانی سوءرفتار در خانواده روبه‌رو شوند حائز اهمیت خواهد بود. ابتدا بررسی واکنش بخش بهداشت، سپس بخش رفاه و در نهایت نهضت پناه‌گاه‌ها و همچنین برنامه‌های ویژه مردان مرتکب ضرب و شتم تحت بررسی قرار خواهد گرفت.

۴-۱) واکنش بهداشتی و درمانی

اولین مرجع رسمی کمک‌خواهی قربانیان سوءرفتار زناشویی، پزشکان هستند. به طور کلی بسیاری از پزشکان از ماهیت و اهمیت این مسئله بی‌اطلاع بوده و زنانی که با نشانه‌های ضرب‌دیدگی و درد به پزشک مراجعه می‌کنند غالباً به پزشک نمی‌گویند که مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند؛ و پزشکان نیز اغلب - حتی در مواردی که ورود صدمات جسمی به بیمار آشکار است - توضیحات غیرواقعی زنان را درباره علت ایجاد صدمه می‌پذیرند و از کنجکاوای در این باب خودداری می‌کنند. آنان تمایلی به دخالت در درگیری‌های زناشویی ندارند. در نتیجه «کوتاهی کردن پزشک در پرسیدن علت صدمات وارده بر زن و یا تمایل وی به پذیرفتن یک داستان کاملاً ساختگی در باب علت ایجاد صدمه، به انکار دو طرفه خشونت می‌انجامد (Dobash and Dobash, 1987: 181). جامعه پزشکی در مواردی که به وجود بدرفتاری پی می‌برد، آن را به عنوان مشکلی تلقی می‌کند که تنها نیازمند راه‌حل‌های موضعی است و به ندرت ممکن است قربانی سوءرفتار را به مراکز خدمات اجتماعی و یا سازمان‌های حمایتی معرفی کند. مسئله بدرفتاری، بیش‌تر مشکل خود زن تلقی می‌شود تا مرتکب ضرب و شتم. ریشه این سوءبرداشت، بیش‌تر در آموزش‌های جاری رشته پزشکی است که به دانشجویان پزشکی یاد می‌دهند که نشانه‌های فردی را معالجه کنند و به حوادث اطراف و وضعیت عمومی اشخاص کاری نداشته باشند. دانشجویان رشته پزشکی باید از مسئله گستردگی خشونت‌های خانوادگی و الگوهای رشد آن آگاهی یابند و آموزش ببینند که در شرایط وجود احتمال سوءرفتار، از بیمار خود سؤال‌های مناسبی در این ارتباط بپرسند. آموزش پزشکی باید به سمت ایجاد رویکرد کلی‌تری در خصوص معالجه این گونه موارد حرکت کند. همچنین برنامه‌های بازآموزی برای آگاه کردن پزشکان نسبت به این مسئله نیز باید انجام گیرد.

۴-۲) رفاه اجتماعی

بخش رفاه اجتماعی بیش‌تر بر بقای خانواده و توسل به راه‌های آشتی‌جویانه تأکید

می‌ورزد. علاوه بر این، کارکنان این بخش غالباً با این مسئله به عنوان مشکل نگهداری طفل برخورد می‌کنند و بدین ترتیب مشکل زن را در حاشیه قرار می‌دهند. به علاوه به مددکاران می‌آموزند که با «خانواده‌ها» کار کنند و راه‌حل را در درون بافت خانواده جستجو کنند، تا بتوانند زنان خشونت‌دیده را هدایت و راهنمایی و حمایت کنند. مددکاران اجتماعی در موقعیت حساسی قرار دارند و این امکان را دارند که اطلاعاتی در خصوص قانون و روش‌های حمایتی مالی و قابل ارائه از سوی دولت جمع‌آوری کنند.

بدیهی است آموزش، کلید ایجاد تحول در نوع واکنش‌ها است. کارکنان بخش‌های بهداشتی و رفاهی باید در خصوص انگیزه‌های تهاجم علیه زنان آموزش ببینند. آنان باید بیاموزند که از زن حمایت کرده و مشکل وی را با اهمیت تلقی کنند. زنان باید تحت حمایت قرار گرفته و شأنشان محترم شمرده شود. بقای کانون خانواده امر مهمی است، لیکن حمایت از زن، همچنین رعایت حقوق انسانی، آزادی‌های اساسی و شئون انسانی او نیز به همان اندازه دارای اهمیت است.

در مراقبت و کمک به بزه‌دیدگان و پشتیبانی از آنان باید نهایت احتیاط را به‌منظور اجتناب از وارد کردن لطمات بیش‌تر به آنان اعمال شود. مداخله بسیار و بیش از حد ممکن است در روند طبیعی تسکین و التیام بزه‌دیده وقفه ایجاد کند (Fattah, 1991:100).

۳-۴) پناهگاه

به نظر می‌رسد زمانی که در معرض بدرفتاری هستند، باید محل امنی برای پناه بردن در اختیار داشته باشند. به علاوه، این مکان امن باید متناسب با بافت فرهنگی هر جامعه باشد. بدیهی است یک زن، بدون وجود محل اقامتی دیگر، قادر به اتخاذ تصمیم درباره آینده روابطش با مرد نبوده و بدین لحاظ، وجود نوعی پناهگاه بسیار ضروری خواهد بود. پناهگاه باید از استاندارد، بودجه و پرسنل مناسب برخوردار باشد؛ همچنین باید امکاناتی از قبیل برنامه‌های ویژه ترک اعتیاد و خدمات مشاوره‌ای در اختیار زنان قرار دهد. برای یافتن محل سکونت دائمی‌تر و حتی توان‌مندسازی و کاریابی نیز می‌بایست برای زنان مساعدت‌هایی در نظر گرفته شود. از همه مهم‌تر این‌که عملکرد پناهگاه‌ها باید براساس

حفظ اسرار افراد باشد و ساکنان و پرسنل آن از هر نظر تحت مراقبت و حفاظت قرار داشته باشند. چنین مراقبتی تنها در صورت ارتباط نزدیک میان پناهگاه و پلیس آموزش دیده امکان‌پذیر است. البته پناهگاه‌ها باید به عنوان مکملی برای یک برنامه هماهنگ و چند جانبه مدنظر قرار گیرند.

۴-۴) تربیت و اصلاح مهاجم

به منظور پیش‌گیری از تکرار خشونت، و تربیت و اصلاح مهاجمان از طریق اجرای «برنامه‌های ویژه مرتکبان ضرب و شتم»، راه‌حلی منطقی است که هدف سیستم کیفی را برای اصلاح و بازپروری مجرم و خواسته بزه‌دیده در پایان یافتن خشونت در رابطه زناشویی را تأمین خواهد کرد. در عمل، اصلاح مجرمان بر مبنای چنین برنامه‌هایی به عنوان بخشی از یک طرح تغییر مسیر مجرمان و یا به عنوان بخشی از مجازات صادره از سوی دادگاه خواهد بود.

۴-۵) شکستن سکوت

خشونت علیه زنان در محیط خانه مشکلی عمومی و فراگیر است و با وجود گستردگی این موضوع و تبعات زیان‌بار ناشی از آن، پنهان نگاه داشتن و پرهیز زنان از واکنش فعال نسبت به آن، یکی از مشخصات خشونت علیه زنان در سراسر جهان است. این در حالی است که سکوت زنان و بردباری آن‌ها در برابر خشونت نه تنها از شدت رفتارهای خشن و توهین‌آمیز نمی‌کاهد، بلکه موجب تداوم اعمال انواع و اقسام خشونت از سوی مردان می‌شود و بر این باور نادرست صحنه می‌گذارد که رفتار خشونت‌آمیز حق بی‌چون و چرایی است که به مردان اعطا شده تا در مقام پدر، شوهر، کارفرما و... برای سرکوب زنان از آن استفاده کنند.

ثمره دیگر کتمان کردن خشونت‌های اعمال شده علیه زنان و عدم گزارش آن به پلیس و دستگاه‌های قضایی آشکار نشدن وسعت این مسئله و آسیب‌های ناشی از آن و عدم درک اهمیت این مسئله به عنوان یک معضل اجتماعی است. شکستن سکوت و اعتراض در برابر

رفتارهای خشن که زنان را آزار می‌دهد، می‌تواند اولین گام مبارزه با این معضل باشد. تبیین و انتشار انواع خشونت‌هایی که هر روزه و به طور مداوم جسم و روح زنان را در معرض آسیب قرار می‌دهد، می‌تواند توجه سیاست‌گذاران، مقامات اجرایی، کارشناسان و رسانه‌های جمعی را به مسئله خشونت علیه زنان جلب کرده و مبارزه با آن را در دستور کار قرار دهد.

(۵) تدابیر هماهنگ و چند جانبه

خشونت علیه زنان یکی از فراگیرترین چالش‌های پیش روی آنان است. بررسی‌های موجود حاکی از آن است که سوءرفتار با زنان، مشکلی فراگیر بوده و مردان عملاً از هر کشور، فرهنگ و یا طبقه‌ای که هستند، و هر میزان درآمدی که داشته باشند، در ارتکاب خشونت آزادند. این مسئله چه در چشم‌انداز کوتاه و بلندمدت و چه به لحاظ فردی و اجتماعی، دارای اثرات زیان‌بار عظیمی است. بسیاری از قربانیان این‌گونه رفتارها متحمل صدمه جسمی - روانی شدید و حتی دچار مرگ می‌شوند؛ در عین این که بهای اقتصادی و اجتماعی این اعمال برای جامعه نیز بسیار سنگین بوده و منعی جدی در راه توسعه است. علی‌رغم این که برخورد با این مسئله بسیار مشکل است، لیکن حل‌ناشدنی نیست. از آنجا که مشکل خشونت علیه زنان پیچیده و چند جانبه است، راه‌حل‌های آن نیز باید به همین ترتیب دارای جوانب مختلف باشد. راه‌حلی که هیچ‌یک به تنهایی کارگر نبوده و باید به‌طور هماهنگ به کار گرفته شوند. مهم‌ترین راه‌حل در قبال مسئله خشونت علیه زنان اجرای برنامه‌های مختلف به منظور تغییر نگرش نسبت به زنان به‌طور اعم، و نسبت به مسئله ضرب و شتم، به‌طور اخص است. این برنامه‌ها عبارتند از تحقیق و پژوهش، سیستم حقوقی جدی و پاسخ‌گو، آموزش و تربیت و بالاخره تغییر بنیادی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی.

(۵-۱) تحقیقات

تحقیقات در زمینه خشونت علیه زنان در خانه، تحول و توسعه راه‌حل‌های موجود را در

پی خواهد داشت. در بسیاری از کشورها تحقیق در زمینه این مسئله، از حد ظاهری تجاوز نکرده است و اگر تحقیقی صورت گرفته براساس نمونه‌های محدودی از زنان مسئله‌دار بوده است. از این رو برای تعیین علل و انگیزه‌های سوءرفتار در خانواده باید تحقیقات به طور گسترده صورت پذیرد. همچنین در باب تأثیر راه‌حل مبتنی بر رسیدگی کیفی در مقایسه با روش رفاهی، و در باب تأثیر طرح دعاوی مربوط به سوءرفتار در دادگاه‌های خانواده به جای محاکمه، نیز تحقیقاتی صورت گیرد. در مورد مردان خشن که مرتکب بدرفتاری می‌شوند تاکنون تحقیق ویژه صورت نگرفته است، که باید چنین تحقیقی نیز انجام گیرد تا مشخص شود خشونت آنان تا چه حد نتیجه آسیب‌های روانی - فردی و تا چه حد نتیجه هنجارهای اجتماعی است.

۵-۲) سیستم حقوقی جدی و پاسخ‌گو

در بازشناسی نقش حیاتی پلیس در برخورد با خشونت‌های خانوادگی، باید در تمام سطوح به آموزش ویژه پلیس پرداخته شود تا آنان درک و شناخت بهتری از انگیزه‌های بروز مشکل مزبور پیدا کنند. به علاوه باید نیروهای پلیس را به تکنیک‌های مداخله در بحران مجهز کرد.

تمامی کمک‌های ممکن باید در اختیار زنان قربانی تهاجم قرار گیرد تا آنان بتوانند در صورت تمایل، دسترسی کامل به راه‌حل‌های حقوقی داشته‌باشند. همچنین کلیه مقررات قانونی که نشان دهد مسئله خشونت علیه زنان، امری قابل گذشت یا قابل تحمل است و نیز کلیه مقرراتی که متضمن نوعی تبعیض جنسی است، باید رسماً لغو شود. به علاوه تمام عوامل درگیر، دادستان‌ها، دایارها و حقوق‌دانان و قضات نیز باید این راه‌حل‌ها را با نهایت حسن نیت به مرحله اجرا درآورند. تخصصی کردن دادگاه‌ها، پلیس و سازمان‌های مددکاری نه تنها به ترمیم خسارات مادی و معنوی و حمایت از بزه‌دیده اشاره دارد بلکه به مفهوم یک عامل فرهنگ‌ساز با پشتوانه‌ای قوی محسوب می‌شود. از این رو باید یک نظام ویژه در دادرسی‌ها به منظور رسیدگی به جرایم خشونت‌آمیز علیه زنان پی‌ریزی کرد (معمدی مهر، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

البته در زمینه خشونت‌های خانوادگی، قابلیت انعطاف امری ضروری است و باید از رویکردهای خشک و فاقد انعطاف اجتناب کرد تا زنان یکبار دیگر بدین وسیله قربانی سیستم سابق نشوند. هدف نهایی هر برنامه‌ای باید حمایت از خود زن و تأمین نیازهای وی باشد. نیازهایی که می‌بایست شامل تأمین سلامت، خدمات پزشکی، سرپناه، احساس همدردی با وی، ارائه اطلاعات و محلی برای مراجعه پشتیبانی مالی، خدماتی برای فرزندان و معاضدت حقوقی باشد. به عنوان مثال تأسیس مراکز ویژه بحران‌های خانوادگی که در تمامی ۲۴ ساعت شبانه‌روز به ارائه خدمات فوری پرداخته و به عنوان رابط میان بخش‌های خدمات پزشکی، رفاه اجتماعی و بهداشتی عمل کند و نقطه کانونی پناهگاه‌های ویژه زنان باشد.

۵-۳ آموزش و تربیت

بسیاری از محققان با این نظر موافقت می‌کنند که تهاجم به زنان از طرف ساختار اجتماعی حمایت می‌شود. بدین لحاظ تنها با ایجاد دگرگونی در آن ساختار است که این گونه رفتارها پایان خواهد یافت. آنان به علاوه معتقدند که تغییر بلندمدت در ساختار اجتماعی تنها به وسیله آموزش حاصل می‌شود.

آموزش باید از نخستین مرحله تحصیل آغاز شود تا تصورات قالبی درخصوص نقش اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زنان و مردان از بین برود. جامعه اعم از دولت و مردم باید در خصوص حقوق انسانی زنان آموزش ببیند. انتشار دفترچه‌های کوچک آگاهی‌دهنده به زنان و یا نصب پوستر در اتوبوس‌ها و اماکن عمومی که در آن‌ها بدرفتاری نکوهش شود و آدرس دادن مکان‌هایی که یک زن بتواند برای گرفتن کمک به آن‌ها مراجعه کند، از جمله اقداماتی است که در بسیاری از کشورها صورت گرفته است.

از مهم‌ترین و مؤثرترین اهرم‌های تغییر نگرش و آموزش و تربیت همگانی در امر مبارزه با خشونت، به‌ویژه خشونت علیه زنان، رسانه‌های همگانی و به‌ویژه رادیو و تلویزیون است که متأسفانه در آن‌ها در خصوص زنان تصوراتی قالبی را به معرض نمایش می‌گذارند و از ارزش‌های مردان دفاع می‌کنند و به تشدید خشونت علیه زنان کمک

می‌کنند. عملکرد رسانه‌ها در زمینه خشونت با زنان در محیط خانه به نحوی مسئولانه بسیار مهم است.

۵-۴) تغییر بنیادی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی

خشونت تنها هنگامی ریشه‌کن خواهد شد که گام‌هایی در راه تضمین برابر زنان با مردان در تمامی ابعاد زندگی برداشته شود. خشونت با زنان محصول وابستگی آنان است. زنان باید از استقلال حقوقی و مالی برخوردار شوند و باید به آنان اطمینان داده شود که در خصوص تفوق مرد در روابط صمیمی و نزدیک هیچ‌گونه تصویری وجود ندارد. تغییر بنیادی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی که تثبیت‌کننده تبعیت و وابستگی زنان در ارتباط و در کل جامعه است. جز با لغو تمامی انواع تبعیض‌ها امکان‌پذیر نیست.

- ۱- آشوری، محمد؛ معظمی، شهلا. (۱۳۸۰). همسرکشی در ۱۵ استان کشور، پژوهشی در مؤسسه تحقیقات علوم جزایی و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۲- توجهی، عبدالعلی. (۱۳۷۷). جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنایی ایران. رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی به راهنمایی دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۳- زهروی. (۱۳۷۹). خشونت علیه زنان در استان سیستان و بلوچستان. پژوهشی در مورد خشونت علیه زنان در ۵ استان و جنوب شهر تهران. ناظر ملی طرح: شهلا معظمی در مرکز امور مشارکت زنان نهاد ریاست جمهوری.
- ۴- شیخ‌الاسلام، فریده. (۱۳۷۹). خشونت علیه زنان در استان کردستان. ناظر ملی طرح: شهلا معظمی در مرکز امور مشارکت زنان نهاد ریاست جمهوری.
- ۵- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۴۶). حقوق مدنی، ج ۱. شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا.
- ۶- کی‌نیا، مهدی. (۱۳۴۶). جامعه‌شناسی جنایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۷- معتمدی مهر، مهدی. (۱۳۷۸). حمایت از زنان در برابر جرایم خشونت‌آمیز در سیاست جنایی انگلستان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: دکتر علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز.
- 8- Lazlo and MClean. (1978). **An Alternative for Spousal abuse Cases.** issues of public police.
- 9- **Australian Law Reform Commission.** (198۶) Domestic violence, Report No 30.
- 10- Bell, D. (1985). **Domestic violence, victimization.** Journal of Criminal Justice, no13.
- 11- Binney, v. G. and others. (1981). **Leaving violent men.** Women's Aid Federation.
- 12- Dobash, R.E. and R. Dobash. (197۶) **"Wives: the "appropriate" victims of marital violence?"** victimology, No2.
- 13- **Domestic violence Committee Report, April 1983 to June 1985** (1985). Sidney: Government printer.
- 14- Fattah, E.A. (1991). **understanding Criminal victimization.** Canada:

- prentice-Hall.
- 15- Kaplan, H. and Sadock, B. (1995). **Comprehensive text Book of psychiatry Williams & wilkins.**
- 16- L'Orange, H. (1987). **Case study from New south wales Sydney.** Government Domestic violence committee.
- 17- Pimentel, S. (1987). **Brazilian case study.**
- 18- Waits, K. (1985). **"The criminal justice system's response to battering understanding the problem".**
- 19- Wilt, M, and Breedlove, R.K. (1977). **Domestic violence and the police.** Washington, DC. Police Foundation.
- 20- Wood, D. (1987). **Canadian case study.** Ottawa, social policy at status of women Canada.
21. Atkin and others. (1984). **"Protecting the victims of domestic violence—the Domestic protection act".** Victoria university Law Review, No 14.